



فهرست

۲.....	موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت
۲.....	پیشگفتار
۲.....	تکمیل مقام چهارم
۲.....	قاعده اول
۲.....	قاعده دوم
۲.....	قاعده سوم
۳.....	خلاصه مطلب
۴.....	قاعده چهارم
۴.....	بیان چند نکته در قاعده چهارم
۴.....	خلاصه مطلب
۴.....	خلاصه بحث
۵.....	نکاتی در قاعده چهارم
۵.....	نکته اول
۶.....	نکته اول
۶.....	نکته دوم
۷.....	داوری بین کلام شهید صدر و مشهور
۷.....	خلاصه
۸.....	گام سوم



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت/

پیشگفتار

بحث در مقام اول بود که بازشناسی مواردی از حقوق که مبنای عدل قرار می‌گیرد، بر اساس این مقدمه‌ای که سابق ذکر کردیم؛ عدل همان رعایت حق ذی‌الحق است و ظلم، سلب آن حق ذی‌الحق است. پس همان‌طور که از این جهت مرحوم شهید صدر فرمودند باید حق را مبنای عدل دانست. برای تشخیص این حق گفتیم که از منظر عقلی مهم‌ترین حق، همان حق‌الله است و به تعبیری حق مولویت از مهم‌ترین حقوق و پایه حقوق به شمار می‌آید. برای مسئله استدلال به دو قاعده وجوب شکر منعم و قبح کفران نعمت از ناحیه شد. این دو از قواعد مهم عقلی است و مورد بحث قرار دادیم؛ یک مقام در مورد مباحث مربوط به نعمت بحث کردیم و یک مقام در مورد شکر بحث کردیم و یک مقام هم در مورد آن قاعده کفران و قبح کفران بحث کردیم. این سه مبحث در این بخش بود و مبحث چهارم هم این بود که عقل چه حکم قاطع و منجزی دارد؟!

تکمیل مقام چهارم

آنکه که به نظر می‌آید، طبق آنچه عرض کردیم و امروز تکمیل می‌کنیم به این شکل است

قاعده اول

اولین حکمی که عقل دارد همان حسن شکر منعم است، نه الزاماً حسن در حدی که وجوب را تولید بکند. حسنی که ترجیح شکر منعم را بیان می‌کند. این یک قاعده عقلی و کلی است که حسن شکر منعم است که با توضیحاتی که جلسه قبل عرض کردیم.

قاعده دوم

این است که قبح کفر نعمت است، این قبح به معنای سطح مرجوحیت است چون گفتیم در احکام عقل هم مراتب حکم هست یعنی در حسن و قبح عقلی هم همان مراتبی شبیه احکام خمس وجود دارد، این هم در نقطه مقابل آن. به ویژه قبح کفر به معنای وجودی، این دو قاعده است که وجوب نیست، حسن به معنای عام است روی همه مراتب انعام و احسان و قبح به معنای عام روی مراتب کفران است. البته این حسن و قبح به معنای عام و عقلی و البته با رعایت آن قواعد تراحمات که باید به آن‌ها هم توجه داشت این دو حکم حسن بالمعنی الاعم و قبح بالمعنی الاعم نیست که اینجا وجود دارد.

قاعده سوم

اما حکم سوم که قدر متیقن آن را بیان می‌کنیم این است که در مواردی هست که شکر منعم واجب است و کفران آن قبیح است. بالمعنی الاخص.



قدر متیقن این موارد در معطی الوجود است، در منعم و محسنی است که اعطاء وجود کرده است، همه آن منعم علیه، کمالات اولی و کمالات ثانوی و تمام آنچه او در دست دارد و از آن بهره‌مند است همه به شکل علیت حقیقی در دست او هست. اینجا قدر متیقنی است که عقل می‌گوید یک حق مولویت و طاعت در اینجا قائل است به نحو مطلق، همان که در حق الطاعه شهید صدر آمده است و چیزی بالاتر از آن.

پس آن قاعده اول و دوم، قواعدی است که حسن و قبح به معنی الاعم آمده است، حسن شکر منعم، هر منعمی باشد. قبح کفران نعمت، هر منعم و هر نعمتی باشد. این در معنی الاعم و حد نه تمام مراتب شکر، نه تمام مراتب کفران. در حد فی الجمله آن دو قاعده هست که در آن دو قاعده حسن بالمعنی الاعم و قبح بالمعنی الاعم فی الجمله است.

اما در قاعده سوم، اینجا یک قدر متیقن از مواردی است که وجوب شکر منعم است و حرمت عقلی کفر نعمت منعم است و آن در معطی الوجود و علیت حقیقی است.

البته یک موارد دیگری هم هست که شاید نشود در آن تردید کرد و آن قبح بالمعنی الاخص کفر نعمت متناسب با آن نعمتی است که داده است، در هر نعمتی یک تناسبی وجود دارد که متناسب با آن کفران بالمعنی الاخص آن، یعنی معنای وجودی آن قبیح است منتهی متناسب با آن نعمت بخواهد کفران نعمت بکند. این بعید نیست که حکم دیگر و چهارم باشد که عقل به آن حکم بکند.

بنابر این شکر منعم علی الاطلاق حسن دارد، به معنای اعم حسن.

کفر نعمت هم به معنای اعم قبح دارد،

اما اگر بخواهیم بگوییم حسن صددرصد، قبح بالمعنی الاخص که در تعبیر شرعی از آن به تحریم نام می‌بریم، این را بخواهیم در جایی تطبیق بدهیم، تطبیق اولین مصداق قطعی آن در معطی الوجود است.

در معطی الوجود و علیت حقیقیه وجوب شکر منعم هست و قبح به تحریمی کفر نعمت اوست و این دیگر قید ندارد و علی الاطلاق است.

این متیقن مسئله است بعید نیست یک مقداری در بحث تحریمی تعمیم بدهیم بگوییم در همه نعم، کفر، ناسپاسی مطلق در برابر نعمت منعم، این هم قبیح بالمعنی الاخص عند العقل است، بعید نیست چنین اطلاقی وجود داشته باشد.

خلاصه مطلب

بنابر این اگر بخواهیم سخن را با تنظیم دیگری ارائه بکنیم می‌توان گفت چهار قاعده اینجا مسلم وجود دارد، اول و دوم را که عرض کردیم؛

۱- حسن بالمعنی الاعم نسبت به انعام منعم علی الاطلاق، این حسن دارد با قطع نظر از بحث نزاحات.

۲- اینکه قبح بالمعنی الاعم هم روی کفران نعمت هست.

اما دو تای بعدی به این شکل است؛

۳- اینکه بگوییم قبح بالمعنی الاخص روی کفران بالمعنی الخاص، کفران وجودی به نحو مطلق، عقل ظاهراً به این حکم می‌کند

که روبروی منعم قرار بگیرد به هر شکلی به گونه‌ای که نعمت را نادیده می‌گیرد، نادیده به معنای عدم وجودی. این هم بعید نیست.

۴- آن قدر متیقن یک حکم الزامی تنجیزی، این است؛ کفران نعمت منعم حقیقی.



قاعده چهارم

این طور است که در برابر معطی الوجود و علت حقیقی هستی و کمالات هستی، حکمی وجود دارد بر اساس یک حقی که حق مطلق او اقتضاء می کند که کفران قبیح باشد. در فی الجمله بودن این هیچ شکی نیست که عقل به نحو مطلق می گوید کفران مطلق در برابر معطی الوجود و علت حقیقی، این صد در صد قبیح است.

این چهار تا مسلم است، در سومی یک تردیدی داشتیم، این چهار مسئله ای است که به نظر می آید در این حدود حکم عقلی مستقل وجود دارد.

بیان چند نکته در قاعده چهارم

- ۱- چهارم که محل کلام است این است که از آن تعبیر به وجوب شکر منعم کرده اند؛ وجوب شکر منعمی که در اول کلام آمده است باید مقصود از آن منعم حقیقی باشد و الا مطلق منعم، شکر آن واجب باشد، یک تردیدی در آن هست. خیلی واضح نیست
- ۲- اگر می گفتند حرمت کفر منعم، فی الجمله آن هم کفر وجودی، این یک وجهی دارد بنابر این، این که می گویند وجوب حکم منعم، اگر بخواهیم حکم الزامی را در آن بپذیریم باید در یکی از دو صورت سه و چهار حمل بکنیم.
- ۱-۲- یا بگوییم مقصود از شکر منعم، مطلق منعم است ولی شکر که می گوئیم مقصود این است که کفران نباید کرد، یا حمل بر مورد چهارم بکنیم که مقصود در اینجا، منعم حقیقی است نه مطلق منعم.
- این قاعده وجوب شکر منعم یا باید به حرمت کفران وجودی تا بتوان گفت الزام در آن هست که این همان معنای سوم و مصداق سوم است
- ۲-۲- یا اینکه بگوییم این منعم، منعم حقیقی است، اگر منعم را به معنای عام می گیریم، باید به گونه ای معنا کنیم که گزاره سوم بشود.

اگر منعم را مطلق می گیریم باید وجوب شکر را بر حرمت کفر حمل بکنیم.

اگر وجوب شکر را ظاهرش می گیریم، منعم را باید گفت منعم خاص مقصود است،

خلاصه مطلب

پس قاعده وجوب شکر منعم با این تحلیلی که عرض شد و چهار صورتی که ذکر شد، ظاهر آن با اطلاق منعم و این ظهور وجوب شکر، سازگار نیست، عقل حکم به الزام اینجا ندارد، حسن شکر منعم هست، ولی اگر گفته می شود وجوب شکر منعم، یا باید منعم را بر منعم حقیقی حمل کنیم که این گزاره چهارم می شود که گفتیم.

یا باید وجوب شکر را کنایه از حرمت کفران بگیریم که گزاره سوم در تنظیم چهار گزاره ای می شود.

خلاصه بحث

- ۱- تا اینجا گفتیم چهار قانون عقلی وجود دارد؛ قبل از اینکه تعابیر وجوب شکر منعم را بیاوریم.
- ۲- گفتیم وجوب شکر منعم به ظاهر عادی طبیعی که مطلق المنعم آن هم وجوب الزامی، عقل اطلاق وجوب شکر منعم را نمی فهمد. وجوب و هر منعم، این دو را با هم جمع کنیم، عقل نمی فهمد.



یا باید گفت منعم را معطی الوجود، منعم معطی النعم الحقیقیه و اصل النعم تا درست بشود.
یا اینکه گفته شود وجوب شکر در اینجا یعنی حرمت کفران که کفران وجودی بگیریم که سوم می شود.
یکی از این دو تصرف را باید اینجا انجام داد.
این چهار حکم را می گوئیم متیقن ما هست، من نفی نمی کنم، ممکن است جاهای دیگر عقل مستقل حکم بکند، ولی اینجا جایی است که آدم اطمینان دارد، عقل با قطع نظر از اینکه تحت شرع و یا چیز دیگری باشد، این حکم را دارد.
حسن شکر منعم اولین قاعده بود.
قبیح مطلق کفر، آن هم قبیح خاص، آن هم مورد قبول بود.
اما وجوب شکر به نحو مطلق بخواهیم بگوئیم قاعده چهارم است.
این چهار قاعده ای است که به نظر ما در این نباید تردید کرد.
در حق الطاعه، مبنایی بر خلاف آنچه مشهور است مرحوم شهید صدر آورد و گفته شده است که ایشان یک تأثیری از مرحوم داماد دارد، این جور گفته شده است و این خیلی واضح نیست و شکل تأثر هم این جور می گویند آقا موسی صدر شاگرد آقای داماد بوده است بعضی مسائل ایشان را وقتی به نجف رفته است، به شهید صدر که پسر عموی ایشان بوده است مطرح کرده است.
در هر صورت مرحوم محقق داماد یک تردیدی نسبت به قبیح عقاب بلا بیان داشته است و گفته شده است که از طریق امام موسی صدر به پسرعمویش منتقل شده است و ایشان تحت تأثیر این به سمت حق الطاعه آمده اند.
منتهی همان جا گفته شده است، تمایل مرحوم داماد به این سمت از منظرهای عقلایی و سیر عقلایی بوده است ولی شهید صدر بحث را عقلی می داند (این جور گفته شده است)
الان راجع به حق خدا بحث می کنیم؛
در این قاعده هم گفتیم که قدر متیقنی دارد که در مورد خداست که قبیح کفر و وجوب شکر دارد.
این چهار قاعده حکمهای عقل عملی در شکر و کفر نعم بود.

نکاتی در قاعده چهارم

ذیل این قاعده چهارم و گزاره چهارم که اینجا عرض شد، نکاتی است که باید مدافعه ای راجع به آن باید کرد؛

نکته اول

اینکه بعد از اینکه خداوند را شناختیم و علم و معرفت به او پیدا کردیم، این حق مولویت او، یک مصداقی دارد که گفتیم حق تام است، عقل حکم به وجوب شکر می کند که اطاعت حتماً الزام می کند از وجوب شکر اطاعت بیرون می آید، وقتی گفته می شود شکر او لازم است، یک مصداق قطعی آن در نگاه عقل، اطاعت می باشد. چون وجوب شکر مصداقهایی دارد (همان گزاره چهارم که گفتیم) وجوب شکر منعم معطی الوجود، کمالات وجود. این شکر مراتبی دارد؛

۱- یکی از آنها توجه قلبی است.

۲- یکی این است که در زبان اظهار بکند،

۳- اینکه تعظیم با جوارح و در رفتار داشته باشد.



۴- فوق اینها اطاعت است که فرمان ببرد، لااقل آن جعل‌های او را توجه می‌کند

به نظر می‌آید در منعم بالمعنی الحقیقی و منعم تام معطی الوجود و کمالات الوجود، همه این مراتب را عقل می‌فهمد که واجب است، حتی این مرتبه اخیر. امر و نهی‌های او را توجه کند. این مراتب اینجا است که بعید نیست که عقل وقتی که حکم و موضوع را تصور بکند، (این چیزی است که بزرگان هم فرموده‌اند) حکم و موضوع و مفاهیم را درست دقت بکند به این دایره وسیع هم حکم بکند.

آنکه ما در گزاره چهارم گفتیم؛ وجوب شکر المنعم الحقیقی و حرمة کفرانه عقلا به حکم عقل مستقل، اما در دایره این بحث می‌کنیم؛

نکته اول

این است که این مراتب هم داخل در حکم عقل است، یعنی عقل مستقل می‌گوید اطاعت کن، آن که همه چیز از آن اوست و معطی الوجود و کمالات الوجود است و معی الوجودی است که همه ویژگی‌های حسن و کمال در او جمع است ن، همان معنایی که درباره خدا اثبات می‌کنیم؛ می‌گوییم مقابل او شکر تام واجب است.

این مراتب به نظر می‌آید وجوب دارد، چون ممکن است کسی شبهه بکند بگوید مقابل وجود حقیقی تام کام، آن که لازم است این است که من قبول داشته باشم که از اوست و در برابر او متواضع باشم. اما اینکه همه چیز را از او فرمان ببرم، تردید دارم. به نظر می‌آید این تردید درستی نیست، فرض این است که این مولای عرفی و کمالات عرفی و عادی نیست، همه وجود این عالم و شخص، به او وابسته است و هیچ چیزی از خود ندارد، اگر چنین فرضی بشود، ظاهراً همه مراتب وجوب پیدا می‌کند و از آن حق الطاعة بیرون می‌آید.

تا اینجا حق الطاعة یا حق المولویه که آمده‌ایم همه قبول دارند، این یک نگاه فلسفی است در وجوب شکر منعم در کلام ما منعکس شده است؛ در فلسفه با یک تقریرات قوی‌تری تبیین شده است که بزرگان معاصر ما علامه طباطبایی و دیگران آن را تبیین کرده‌اند و آقای مصباح هم این را خوب در جاهای مختلف تبیین کرده است. این یک نکته که بعید نیست عقل می‌گوید به طور مستقل وجوب الطاعة،

نکته دوم

یک گام به جلو آمدن است که اینجا جای بحث حق الطاعة مقابل قبح عقاب بلا بیان است و آن این است که ممکن است بگوییم که نه تنها این مراتب شکر قلبی، لسانی، جوارحی و آن درجه عالی جوانمی که اطاعت مطلقه باشد، واجب است، از این حیث که مراتب را می‌گیرد شکر واجب است. در نکته اول گفتیم

بلکه در گام دیگر و در نکته دوم بگوییم که اطاعت در جایی که می‌داند تکلیف را و حجتی بر تکلیف دارد لازم است و مزید بر آن اطاعت در جایی که تکلیف محتمل است، آن هم واجب است؛ خدا را شناخته است و در آن تکالیف مقطوع و ثابت شده، وجوب طاعت است بدون تردید، بلکه در تکالیف محتمل هم وجوب طاعت است.

این همان است که شهید صدر مقابل مشهور در اصولیین می‌گویند. این گام دوم محل اختلاف بزرگ است، بین مشهور اصولیین متأخر و مرحوم شهید صدر و احیاناً این‌جور که به مرحوم داماد نسبت داده شده است و متأخر شهید صدر بعضی از شاگردان ایشان این را قبول دارند.



حق الطاعة به معنای اول را همه قبول دارند که مراتب شکر واجب است منتهی همه می گویند آن تکلیفی که برای من محرز شد، این گام دوم می گوید تکلیف چه محرز باشد و چه محتمل باشد، محتمل هم باشد اطاعت آنجا لازم است، منتهی نمی داند چیست، نتیجه آن است که باید احتیاط بکند برخلاف مشهور که می گویند حق الطاعة محتمل وجود ندارد، عقلی وجود ندارد. در تقریرات آقای صدر نگاه بکنید یک بحثی را مطرح کرده اند که قبح عقاب بلا بیان از مرحوم بهبهانی به بعد است و الا در کلمات متقدمین چنین وضوحی نیست که قبح عقاب بلا بیان باشد. به این معنا که تا وقتی که بیانی احراز نشد، دلیلی ثابت نشد، عقل می گوید تکلیفی نیست.

این را باید دقت کرد، فی الجمله درست است، این برجستگی به این شکل قبح بلا بیان که یک قاعده خیلی جافانده محکمی است این در دوره متأخر وحید و شیخ انصاری، سکه رایجی شده است قبل به این شکل نیست. منتهی ایشان می گوید نبوده است. فی الجمله کلام ایشان قابل قبول است که این برجستگی قبح عقاب بلا بیان برای دوره های متأخر است اما اینکه قبل اصالة الهذلی به معنای ایشان بوده است یک تردید هست باید دید. (این خیلی مهم نیست)

داوری بین کلام شهید صدر و مشهور

ما در داوری بین شهید صدر و مشهور یک مطلبی را گفته ایم؛ این است که فرمایش شهید صدر، کاملاً قبول داریم، فی الجمله که مولای حقیقی، معطی الوجود و کمالات وجود یک حق مطلق دارد که مستلزم وجوب طاعت است حتی در امور احتمالی، علی الاصول این را قبول داریم

اما نکته ظریفی که عرض می کردیم این بود که باید دید که مولا خود را در چه جایگاهی به ما عرضه کرده است و چگونه با ما تعامل دارد، اگر مولا از آن مرتبه عالی راقی، هیچ تنزلی نکرده است، این همان حق الطاعة است، حرف شهید صدر درست است. ولی مولایی که ما می بینیم در متون دینی، (شاید عقل هم این را بفهمد و لااقل بعد انعکاس متون دینی اش این است) مولایی که در عین قهاریت مطلق و اوصاف جلالیه مطلق، یک اوصاف جمالی هم دارد و جلوه های مهر و محبت را از خود نشان داده است و البته عقل این را می فهمد و وقتی ما به همه آن اوصاف و کمالات توجه بکنیم، آن وقت عقل قاطع نمی گوید که به هر احتمالی گریبان شما را می گیرد.

بقیه آقایان این جور می گویند مولای حقیقی مثل مولای عرفی است، در این تعاملات اجتماعی و امثال اینها، نظر ما قدری ادق از این است می گوئیم خود مولا با مجموعه صفات به ویژه با توجه به آنچه در آیات می بینیم یک ویژگی هایی در او تبیین شده است که با آن ویژگی ها آن فخر و جبر و سخت گیری مطلق را در او نمی بینیم. این را که عقل بفهمد آن وقت نمی گوید حق الطاعة مطلق است حتی در جایی که یک احتمال می دهد. گام سوم ما آنجاست که در کلام آمده است.

خلاصه

وجوب شکر منعم گزاره چهارم بود

یک جای متیقن دارد که خداست.

نکته اول ذیل آن این بود که این شکر طاعت را هم می گیرد



نکته دوم این بود که این طاعت، طاعت احتمالی را می‌گیرد ولی تابع از این است که او خود را با چه ویژگی معرفی کرده است؛ لذا ممکن است کسی اینجا حق الطاعه باشد و ممکن است عقاب بلا بیان باشد. و با توجه به آن شکلی که خدا خود را در دین معرفی کرده است، بعید نیست که عقاب بلا بیان باشد (راجع به این بنا نیست صحبت بکنیم، مطلقاً، سابق مفصل بحث کرده‌ایم)

گام سوم

آن است که در کلام آمده است. در کلام آمده است که وجوب شکر منعم به ما می‌گوید که منعم را بشناس، بالاتر از قبلی است، نمی‌دانی خدا هست یا خیر؟! وجوب شکر منعم می‌گوید با احتمال برو خدا را کشف بکن.